

و نباید هم درك کنند زیرا اصل مسلم « محیط در فکر مؤثر است نه فکر در محیط » در این مورد نیز صادق است . اگر من غیر حق وسائل برای فردی فراهم شود ، میخواهد وضعیت را برای خود دائمی بداند و در عین اینکه عملاً برای حفظ آن میکوشد ، میخواهد در نظریات علمی و اجتماعی نیز عقاید و مکتب‌هایی پس آورد که نتایج ارتجاسی آن منافع طبقاتی متفکر مزبور را تأمین نماید . « ماتریالیزم دیالکتیک » نتایج پوست‌کننده و تیزی‌دارد و هر فکر محدود نمیتواند آنرا تحمل کند . و گرنه عامل دیگری نمیتواند این اشتباه فاحش را تولید نماید . « ماده معدوم شده است » چه ارتباطی با « تئوری عدم‌معلومات » (۱) دارد؟ در این تئوری رابطه مابین دنیای مادی و فکر بشر مورد بحث است . در ماتریالیزم دیالکتیک فرض از ماده آن حقیقت است که خارج از فکر بشر فی‌حد تا ته وجود دارد و ادراکات ما تصویری از آن هستند که رابطه معین و مشخصی با خود اصل دارند . علوم طبیعی این ماده ماوراء فکر را به چند مفهوم فیزیک ، ماده ، انرژی ، اثر و غیره تقسیم مینمود . حال اگر در علوم دقیقه معلوم شود که تمام این مفهومات شعب يك مفهوم کلی میباشد آنگاه ماتریالیزم است یا اثبات آن آیا فرقی دارد که ما حقیقت ماوراء فکر را طبیعت یا ماده یا اثر یا انرژی بنامیم ؟

در لفظ البته این اختلاف زیاد است و در حقیقت ابداً اختلافی در کار نیست و فقط فکر محدود معدوم شدن کلمه ماده را از صفحات فیزیک دلیل بر معدوم شدن ماتریالیزم میتواند بداند .

از نقطه نظر « تئوری عدم‌معلومات » ماده را بطریق ذیل تعریف میکنیم :

ماده فقط آن حقیقت مستقلی است که بدون ارتباط با درك انسانی بخودی خود وجود دارد . ماتریالیزم دیالکتیک خواص نسبی قضایای علمی و فقدان حدود معین و ثابت را راجع به این ماده حقیقی بیان میکند .

از نیمه دوم قرن هیجدهم بپند اصول نظریات علوم طبیعی که جز اصول مادی چیز دیگری نیست در میدان علم حکمفرما بود . دلیل امر آنکه طبقه تازه‌روی کار آمده هنوز بابت حفظ منافع نبوی : بتدریج این میل پیدا میشود و طبقه مزبور میخواهد استحکام و استیلای خود را ادامه دهد ، بنابراین مکتب جدیدی در میان متفکرین علوم طبیعی پیدا میشود که در هر مملکت اسم مخصوص پیدا میکنند (۲) در انگلیس باسم **سپریتو آلیزم فیزیک** در فرانسه باسم **فیدو فیزیک** در آلمان باسم **ایدیه آلیزم فیزیک** معروف میگردد « پیرزون » در کتاب خود *grammar of sciences*

(۱) تئوری اینکه میخواهد معلوم کند پایه معلومات بشر اساساً ناچه حد

میتواند برسد در فلسفه « تئوری عدم‌معلومات » نامیده میشود .

(۲) فرض این نیست که متفکری برای نظر مطلق فکر غلط بیان می

کند بلکه محیط در و راه درک او میدان برای تفکر صحیح میباشد .

«والن تینو» و همچنین «اوستوالد» در «تئوری انرژی» و غیره طرفداران مکتب جدید میباشند. پیشوای این ارتجاع هاخ است مکتب آن با اسم هاخیزم اصول این مخالفت ها را تشکیل میدهد در دست راست این عقاید، مکتب هائی مانند مکتب انتوئیسیون (از برکسون) پیدا میشود که اساس آن با روح و میت پرستی اختلافی ندارد. در ضمن يك مکتب در حد وسط که نه فقط جامع هر دو طرف نبوده بلکه هاری از منطق یکطرفی میباشد با اسم مکتب فسیبی باقی میماند، اما در این اواخر با تغییر وضعیت اجتماعی این ارتجاع نیز معدوم میگردد. متفکرین دقیق (چنانکه اشاره رفت) به رد این اشتباهات پرداخته اند و ما در این زمینه نظریات پلانک پرفسور دارالفنون بر این را که بدون شك در این قسمت در رأس متفکرین عصر حاضر قرار گرفته است از ماتریالیست های مهم شرح میدهم. پلانک عقیده دارد مکتب ایده آلزم در فیزیک که هاخ و عدد دیگر بدان عقیده دارند چیز تازه نیست. این قضیه هودت به قهقرا و اعتقاد به اجنه و ارواح، جادو، تئوزوفی، اگولنیزم، سبیری تیزم و غیره است. مومبیکه پلانک بوسیله نطق این نظریه را بیست سال قبل بر ضد شخص هاخ اظهار کرد جریان افکار عمومی بر «ایده آلزم» بود و متفکر مقتدر مستقل مانند پلانک جرأت داشت که در خلاف جهت جریان قوی و متعصب زمان شنا کرده بطلان عقیده عمومی را نشان دهد.

پلانک در نطق مشهور خود میگوید: حقیقت ماوراء فکر وجود دارد. صحت قانون ثبات انرژی و وجود اتم در طبیعت مطلق بدون دخالت فکر انسان کاملاً مسلم است. چه طور عقل سلیم و منطق قوی میتواند قبول کند حقیقت طبیعت به مجرد معدوم شدن فکر از میان میرود و منزه انسان مرکز تمام طبیعت است؟ آیا قبل از آشنا شدن ما به قضایای طبیعت این قضایا در طبیعت وجود نداشته اند؟ اگر ما سابقاً وجود ترکیبات انبلین را در قطران ذغال سنگ نپیدا، استیم حقیقتاً این ترکیبات در قطران موجود نبود؟ قبل از پیدا شدن موجود زنده در سطح کره زمین، این ستاره و سایر اجرام سماوی اساساً وجود خارجی نداشتند؟ مکتب مادیون منطقی به تمام این سؤالات جواب مثبت میدهد و چون هر فکر کامل مجبور است جواب مثبت را قبول کند صحت مکتب مزبور و بطلان عقیده ایده آلزم کاملاً واضح میشود. تئوریهای علمی روز بروز در تغییر میباشند افکاری که با اصول و قوانین صحیح تفکر آشنا نیستند این موضوع را دلیل بر صحت مکتب ایده آلزم میدانند و میگویند چون حقیقت هر روز برای ما تغییر میکند پس حقیقت در قضایائی که درك میشوند وجود ندارد چه حقیقت ثابت است و آنچه که ثابت است ما هم پس حقیقت در ما است. با اندکی تفکر بطلان این طرز استدلال واضح میشود.

يك تئوری که جانشین تئوری دیگر میشود ناگهان بظهور نرسد بلکه تئوری منسوخ شده سابق پایه و اساس تئوری جدید و ناسخ است و اگر اولی وجود نداشت دومی

نمی‌توانست ظهور برسد.

اگر در علوم طبیعی پایه فیزیک و شیمی خود را بر روی اساس اتم لایتجزی بنا نمی‌کردیم بکشف اجسام رادیو آکتیو که قابل تجزیه بودن اتم را ثابت می‌کند موفق نمی‌شدیم. اگر فرض غلط عناصر اربعه در کار نبود فیزیک اتم امروز بوجود نمی‌آمد. اگر ابتدا نظریات غلط راجع بحقیقت نور و الکتروسیته در کار نبود، اکتشافات امروزی صورت خارجی نداشت.

آیا می‌توانیم تمام این اکتشافات و قوانین کاملادقیق را که مادر طبیعت ملاحظه می‌نمائیم مجازی بدانیم؟

ارسال مخایرات، اصوات موسیقی و تصاویر بوسیله الکتروسیته تا دیروز از معاللات بود و امروز عملی است، تمام اینها خواب و خیال است یا اینکه حقیقتاً قوانینی در طبیعت موجود است که ما روز بروز بدانها نزدیکتر و آشنا تر می‌شویم؟ تا ۱۸۲۸ تصور می‌کردیم ساختن اجسام آلی محال است. پس از آنکه در سال مزبور «وولر» از راه سفتوز جسم اوره $[CO(NH^2)^2]$ را بدست آورد در عرض مدت کمتر از صد سال شیمی آلی بی‌پایه رسید که امیل فیشر تا حدی بساختن مشکل‌ترین و پیچیده ترین اجسام آلی یعنی مواد بیاض البیض موفق گردید (تقریباً تا ۱۸) آسید آمین را بهم زنجیر نموده موادی را که از تجزیه شدن مواد آلبومینوئید تولید میشوند بدست آورد و امروز علم شیمی بساختن اجسام مزبور موفق شده است، و بشر به کشف حقیقت سلول زنده نزدیک تر میگردد. با این پیشرفت معبر که هر محال (عملی نه منطقی) برای ما ممکن میگردد اشکالی دارد که روزی علم بساختن سلول زنده نیز موفق گردد؟

از تمام این مشروحات معلوم میشود مکتب ایده آلایزم که تغییر نمودن تئوریهها را علامت عدم ثبات حقیقت خارجی و بنا بر این دلیل بر فقدان آن میدانند، اشتباه میکند. زیرا هر تئوری بنوبه خود چون زیرا اساس یک سلسله اکتشافات حقیقی و واقعی است و غلط است زیرا دائمی نیست و میدان برای تئوریههای بعد خالی میکند، پس هر تئوری صحیح تر ناگهان پیدا نمیشود و تئوری سابق حکم پایه و اساس را برای آن دارد و اگر سابق نبود لاحق بظهور نمی‌رسید و هر تئوری فی حد ذاته شامل و حاوی تمام تئوریههای ماسبق خود میباشد و صحت آنها را ثابت میکند. پس حقیقت متغیر نیست. حقیقت در تمام یک سلسله تئوریهها که یکی بدنبال دیگری در میدان علم ظاهر میشود موجود برای تمام آنها حکم مغز و شریان اصلی را دارد و بشر بتدریج حقیقت را عریان تر میکند و بدان نزدیکتر میشود.

متغیر بودن تئوریهها بضرر اصول مادی منطقی تمام نشده بلکه بیشتر با ثبات آن کمک میکند، زیرا همین تکامل در ضدین یکی از قوانین مهم دیالکتیک است و در حقیقت یکی از عوامل اساسی طریقه تحقیق منطقی در علوم میباشد. اصول

مادی منطقی بر خلاف مکتب ایده آلیزم هیچ قضیه را در طبیعت اتفاقی فرض نمیکنند و تأثیرات علت معلول را حلقه زنجیر مسدود میدانند.

«ایده آلیست» عقیده دارد پیدا شدن فنودالیزم در قرون وسطی ناگهانی بود و اسباب بدبختی بشر شد و تکامل جامعه بنی نوع بشر را بعهدۀ تمویق انداخت. متفکر مادی منطقی کاملاً از این اشتباه بری است و میدانند صحت و وضوح قرون قدیمه خود ظاهر شدن اصول فنودالیزم را ایجاب میکرد. اگر اینطور نبود ظاهر نمیشد. از طرف دیگر خود اصول فنودالیزم قرون وسطی پایه و اساس پیداشدن مراکز قدرت در قرون جدید و پیش رو ظهور طبقه بورژوازی است و همگذا الخ. یعنی برای اینکه حالت بعد بظهور برسد بایستی حالت قبل وجود داشته باشد. پس تئوری اتم لایتجزی غلط نیست و قرون وسطی را نمیتوان دوره انحطاط جامعه بشر دانست. تمام اینها مقدمه ظهور فضایی لاحق میباشد.

تجسم مکانیکی عالم بدو مکتب قسمت میشود.

اول مکتبی که مکانیک گالیله و دکارت و نیوتون اصول آنرا تشکیل میدهد.

دوم مکتبی که اساس آن بر قوانین بقا انرژی و اصول اتمی علوم طبیعی است. این دو مکتب علل مفهوم شدن خود را فراهم نموده از میان رفتند برای اول قرن بیستم تضاد منطقی بزرگی در صحنه علم پیدا شد. از یکطرف تئوری موجی هویگنس و تئوری الکترومغناطیس، خواص نورانی را متوالی میدانند در صورتیکه «تئوری کوانت» خواص مزبور را مطابق فضایی عدم توالی بیان می کند. اما هر دو طرز بیان و هر دو نوع تئوری بقدری در تفسیر فضایی علمی مفید میباشند که حاف هیچکدام آنها ممکن نیست و در آن واحد هر دو صحیح به نظر میآیند و ضد هم میباشند. ولی هر دو نوع تئوری بالاخره یکی شده تئوری جدید مکانیک امواج از ترکیب آنها بوجود میآید و بدین ترتیب لزوم وحدت مفهوم توالی - عدم توالی ثابت میگردد. در نتیجه همین نوع تفکر وحدت مفهوم های یتناهی و لایتناهی جزء و کل، کمیت و کیفیت و غیره واضح میگردد.

حرکت مکانیکی فقط تفسیر مکانیک نبوده بلکه بطور کلی نمایش تغییر مطلق است. اگر امثله را که کانت و هگل برای فضایی تکامل در ضدین (یا وحدت ضدین) بیان کرده اند بنظر آوریم اهمیت تئوری مکانیک امواج واضحتر میگردد. و این تئوری فتح و صحت اسلوب و طریقه دیالکتیک را که تکامل در ضدین (یا دو جهت مخالف) یکی از فضایی آنست کاملاً واضح نمود. تئوری نسبی وحدت زمان - مکان و وحدت نسبی - مطلق و غیره را نشان میدهد و از اینجا معلوم میگردد که مثالهای دیالکتیک در ریشه علوم طبیعی امروزی نیز موجود است جز اینکه باید آنها را جمع آوری نموده سلسله واحدی تشکیل داد که بحرار، علوم طبیعی را بر طرف کند و اساس تفکرات پلانک بر پیدا کردن

همین سلسله واحد است . با آنکه پلانک در قسمت علوم طبیعی کاملاً مادی و طرف دار قوانین علت و معلول و وجود طبیعت ماوراء انسان و وحدت اختلافات کسبی و کیفی است که تماماً نتیجه تفکرات اصول مادی است ، باز این عالم مانند علمای دیگر بورژوازی در قسمت پسیکولوژی و علوم اجتماعی قدری بطرف راست میل میکنند و اصول آگنوستی ستیزم را که حد وسط مابین ماتریالیزم و ایده آلیزم است میپذیرد . این طرفداری که ناشی از ترس از قیام برخلاف جریان غالب علمی است در اغلب علماء دیده میشود و از اینجهت مادیون آنها را مادیون معجوب می نامند . اگر این علماء گامگاه از اصول دیالکتیک صحبت کنند فقط جسته گریخته است که در موضوع مخصوصی طرفدار آن میباشند و بطور کلی نمیتوانند مطالب جداگانه را در تحت اصول واحدی جمع کنند و این امر دلیل بحران در علوم است ابداً جای تعجب هم نیست که بحران تئوریهای علمی با بحرانهای اجتماعی و سیاسی در اول قرن بیستم باهم توأم شده است زیرا همانطور که قوانین اجتماعی و طبقاتی قرون ۱۸ و ۱۹ نمیتواند در قرن ۲۰ برای اداره اجتماع بشر ایجاب مینماید ، در علوم اکتفا کند و تغییرات همبق را در طرز اداره اجتماع بشر ایجاب مینماید ، در علوم نیز اساس و پایه علم از سرحد «ایده تئولوژی» متفکرین و علمای طبقه حاکم قرن نوزدهم تجاوز نموده محتاج تغییر عظیم برای تولید یک تئوری متحدالشکل جامع میباشد و این امر فقط در طرز جدید اجتماع میتواند صورت گیرد چه بحران و سکون در اجتماع و علم بسوازات هم سیر مینمایند . ماخ ، پوانکاره ، این شتاین و پلانک تحت تأثیر محیط و منافع طبقاتی بعضی با اصول ایده آلیزم و برخی با ماتریالیزم ناقص (ماتریالیزم متزلزل و ماتریالیزم متافیزیک) وارد میدان علم شده در مقابل قضایای ضد و نقیض مبهوت و حیران شده اند و باید هم اینطور باشد زیرا تنها ماتریالیزم عهیق و قوی یعنی ماتریالیزم دیالکتیک و اصول مادی و منطقی میتواند با تئوری متحدالشکلی تضاد علوم را مرتفع سازد و بدون شک در سایه همین اصول و اسلوب علم و اجتماع صورت جدیدی بخود گرفته و ترقیات سریعی که از دائرة ادراک متفکرین امروز خارج است ، خواهد نمود .

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

© 1977 by Pahl-Rugenstein Verlag, Köln
Alle Rechte vorbehalten

Gesamtherstellung: Plambeck & Co Druck und Verlag GmbH, Neuss/Rhein
ISBN 3-7609-0348-7

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	۱- ماتریالیزم دیالکتیک
۴۹	۲- بشر از نظر مادی
۹۴	۳- عرفان و اصول مادی
۱۴۶	۴- جبر و اختیار
۱۵۸	۵- حقوق و اصول مادی
۱۶۴	۶- زندگی و روح هم مادی است
۱۸۴	۷- فرضیه نسبی
۲۲۱	۸- پول از نظر اقتصادی و
۲۳۶	۹- اتم و بعد چهارم
۲۴۲	۱۰- تاریخ سازی در هنر
۲۴۸	۱۱- امواج اثر
۲۶۴	۱۲- نسبی بودن زمان و مکان
۲۹۳	۱۳- انرژی و ماده
۳۱۵	۱۴- نتیجه